

داستان آدم و شیطان

یکی از آیات متشابهه یا سیمبولیک، داستان آدم و شیطان است و در سوره ص به گونه ای روشن می فرماید: ((قُلْ هُوَ نَبَوُّ عَظِيمٌ)) بگو، آن خبری است بزرگ ((انْتُمْ عَنْهُ مَعْرُضُونَ)) (۱) که شما از آن روی گردانند گانید، که راجع به ظهور بعد و قیام مظهر الهی که قیامت است می باشد. سپس می فرمایند: ((إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِیْنٍ ۷۲)) وقتیکه پروردگار تو به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گِل هستم. ((فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَقَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوحِیْ فَفَعَلُوْا ۷۳)) وقتی او را آفریدم آنگاه روحی از خود در او دمیدم بر او سجده کنید. ((فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اِجْمَاعًا اِلَّا اِبْلِیْسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ۷۵)) همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که نافرمانی کرد و تکبر نمود، از ناگروندگان گردید. ((قَالَ يَا اِبْلِیْسَ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیْدِیْ ۷۶)) خداوند گفت: ای ابلیس چه چیزی مانع شد که به آنچه من با دست خود آفریده بودم (و روح خود را در آن دمیدم) سجده نکنی؟ ((اسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ)) تکبر کردی یا از بلند مرتبه گان بودی؟ ((قَالَ: اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ ۷۸)) ابلیس گفت: من بر او برتری دارم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل. ((قَالَ: فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاتَكَ رَجِیْمٌ ۷۹)) امر خدا (که فقط به وسیله مظهر الهی ابلاغ می شود) به ابلیس گفت: از بهشت (که ایمان به مظهر الهی و رضای اوست) خارج شو که توئی رانده شده و مطرود. آنگاه شیطان از مردود و مطرود شدنش خشمگین شده. ((قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوٰی یُنْهَمُ اِجْمَاعًا ۸۴ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِیْنَ ۸۵)) ابلیس گفت: به عزت تو سوگند که همه آنها (فرزندان آدم) را گمراه می کنم جز بندگان مخلص ترا. یعنی، آنان که خالص شدگانند. مومنین مخلص را شیاطین قادر به گمراه کردن و فریب دادن نیستند.

این داستان شیطان و آدم در تمام ادوار مظاهر الهی تکرار می شود، در زمان پیامبر اسلام افرادی مانند ابوجهل و عتبه و نضر بن حارث بودند که دشمنی و مخالفت آنان بجائی نرسید، در دیانت بهائی نیز نفوسی شیطان گونه مردود وجود داشت که به علت فساد اخلاق و خودخواهی و استکبار مطرود شدند و همین گفتار شیطان را در برابر طرد شدن تکرار کردند و گفتند: ((**فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوْ يَنْهَمُ اِجْمَعِينَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** (۸۴))) یعنی: قسم به عزت تو که همه را گمراه می کنیم، مگر بندگان خالص را.

شبهه است این واقعه در باره سه نفری که نویسنده (کتاب تاریخ جامع بهائیت) در باره آنان و گفتارشان در کتاب ۷۱۹ صفحه ای نوشته است و آنها آقایان آواره، نیکو، و صبحی بودند که در خدمت امر الهی بودند و از محبت و مهمان نوازی بهائیان سال ها بهر مند می شدند، نافرمانی و استکبار آنان سبب گشت که مطرود جامعه شدند. آنان با غرور مانند ابلیس گفتند: ((**فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوْ يَنْهَمُ اِجْمَعِينَ**)) با کمال اطمینان گفتند: حال که ما را که مبلغ و معلم بودیم طرد کردند با نوشتن و گفتن مطالب ناروا و نادرست همه بهائیان را گمراه می کنیم. و از امر الهی بر می گردانیم و دست به قلم بردند و به نوشتن اراجیف و سخنان دروغ با بی شرمی ساختند و پرداختند و منتشر کردند، اما جز رسوائی و ذلت برای خود بدست نیاوردند و مصداق آیه شریفه قرآن شدند که می فرماید: ((**يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفَنُوا نُوْرَاللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ**)) می خواهند نور خدا را بادهان های خود خاموش کنند ((**وَ يَا بِي الله اِلَّا اِنْ يُتِمَّ نُوْرَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**)) (۱) و خداوند ابا دارد مگر آنکه نور خود را تمام کند اگر چه کافران کراهت دارند.

آواره پس از صعود حضرت عبدالبهاء می خواست در مصر کتاب خود را منتشر کند

حضرت ولی امرالله به او امر فرمودند باید با اجازه محفل مصر باشد و او خود را بالاتر از اعضای محفل مصر فکر می کرد و در فکر ریاست جامعه بهائیان سراسر ایران بود و هنوز بعد از هیجده سال که به قول خودش معلّم و مبلغ بوده نفهمیده بود که در جامعه بهائی ریاست و پیشوائی منسوخ شده^۱ در دیانت بهائی هر شخص و در هر مقام که باشد باید مطیع محفل باشد، محفلی که به انتخاب سرّی و آزاد افراد جامعه در هر سال تجدید می شود، یعنی همان مفهوم حکومت (مردم بر مردم برای مردم است) با هدایت تعالیم الهی^۲.

آواره چون از فضل دوره حضرت عبدالبهاء بهرمنند شده بود و تریاکی بودنش را چشم پوشیدند، اما عدل حضرت ولی امرالله را نتوانست تحمل کند لسان به تهدید گشود و گفت: من به ایران می روم و با قلم توانا و زبان گویای خود همه بهائیان ایران را از دیانت بهائی برمی گردانم^۳ اولین بار به کاشان به ملاقات یکی از ((بندگان مخلص)) که بوسیله او بهائی شده بود رفت و مطمئن بود که سخنانش در او مانند سابق موثر است^۴ پس از سلام و احوالپرسی گفت: ای دوست، آمده ام که برای تو حقیقتی را که تازه فهمیده ام بیان کنم^۵ آن شخص بهائی گفت: بسیار خوب بفرمائید^۶.

آواره با لحنی خاص گفت: آنچه تا کنون در باره دیانت بهائی می دانستم و برای تو گفتم و تو باور کردی و بهائی شدی، اکنون فهمیده ام حقیقت ندارد و باطل است^۷ شخص بهائی با نگاهی که سعدی گفته: (نگه کردن عاقل اندر سفیه) به او نظر افکند و گفت: ای آواره بیچاره که اسم با مسمائی داری و از دین و دنیا هر دو آواره شده ای، مثل تو که مبلغ من بوده ای و من که مبتدی تو بودم و بهائی شدم چنین است: من مانند کسی بودم که در بیابانی تاریک سرگردان بودم و راه به جایی نمی بردم، بانگ خروسی را از سوئی شنیدم بدان سو رفتم و به آبادی رسیدم و به آسایش دست یافتم در حقیقت بانگ آن خروس راهنمای من شد^۸ حال اگر آن خروس بگوید این آبادی نیست و من اشتباه کردم سخنی لغو است^۹.

آواره از این واقعه امیدش از بهائیان قطع شد و نزد مسلمانانی که مخالف دیانت بهائی

۱ - گفته اند که شیطان قبل از نافرمانی معلّم فرشتگان بوده است^{۱۰}

بودند رفت و به میل آنانی که طالب فتنه انگیزی و پراکندن تخم نفاقند نادرست ها نوشت و اظهار ندامت از گذشته خود نمود. آنها نیز گفتند تو هر چه می توانی اراجیف و دروغ و افترا بیشتر برای بهائیان بنویسی ما تریاک و مخارج یومیه ترا می دهیم. او نیز برای رفع خماری و ارتزاق آنچه توانست با کمال بی شرمی تهمت و دروغ منتشر نمود و سبب شد که عده ای خود به تحقیق پرداختند که با چشم و عقل خود مسائل را بسنجند و پس از تحقیق دانستند که حقیقت غیر از آنست که آواره نوشته و می گوید. و آقایان نیکو و صبحی نیز پیروی از او کردند معلوم است که اگر قلم در کف دشمن باشد چگونه خواهد بود.

حال نویسنده کتاب ردیه (تاریخ جامع بهائیت) به جای اینکه خود تحقیق کند، از سخنان و نوشته های این سه نفر منافق دیانت بهائی مطالب نقل نموده است. آواره هیجده سال در جامعه بهائی بوده و سه بار به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده آیا "حقایق" را بعد از هیجده سال و پس از صعود حضرت عبدالبهاء فهمید؟ یکی از علائم منافق، دروغ گفتن است. ((اِذَا حَدَّثَ كَذِبًا)) (۱) وقتی مطلبی را نقل می کند دروغ می گوید. برای مثال در صفحه ۴۳۵ می گوید:

((۰۰۰ از یک نفر زردشتی که شنیده بودم بهائی است کتاب خواستم و او بعضی کتب حضرت را به من داد مانند فرائد و ایقان (به جای ایقان ایقان نوشته است) و هفت وادی ولی مطالعه این کتب بقدر ذره ای در من تأثیر نکرده بیشتر امر بهائی را در نظرم موهون ساخت))

اگر ذره ای این کتاب ها در او تأثیر نکرده و راست می گوید، مدلل بر آن است که هیجده سال به کیفیت منافق و دو رو در جامعه بهائی می زیسته و سخن می گفته و می نوشته و از خوان بی دریغ بهائیان چنان مرزوق بوده که در چند سطر بعد نوشته است:

((هر چه مسلمین قفائی زدند بهائیان آغوش گشودند و بالاخره کار من به مهاجرت کشید. و در همه جا بهائیان استقبال های شایان کردند و مرا محکم در آغوش محبت گرفتند))

ولی او در عوض این محبت ها، کتاب (کشف الحیل) نوشت و در آن به ناسزا و افترا

و دروغ پرداخت و در حقیقت حيله ها و نفاق خود را آشکار کرد.
در صفحه ۴۶۴ آقای آواره برای اینکه یک فرد بهائی را تحقیر کند، دروغگوئی خود را آشکار کرده است نوشته است:

((در کرمانشاه روزی شخصی نزد من آمد که از سخنانش دانستم در حق من حسن ظنی دارد و گمان کرده است من دارای صنعت کیمیا هستم. لذا محض اینکه تصوراتم در حق بها تکمیل و عملی شود، مانند خود بها با آن شخص از دورویی و حرف های دو پهلو به صحبت وارد شدم و اصطلاحات حکمای قدیم را که در این صنعت می دانستم برشمردم که گاهی از حجر سخن گفتم و دمی از شمس و قمر و گاهی از بیضه شقرا گفتم و دمی از ارض بیضا، وقتی به حمام ماریه اش بردم و دمی مهرهای سلیمانی اش برشمردم. گاهی از بوالصبیان گفتم و وقتی از ذهب ابریز و عقیان)).

چندین سطر از این اباطیل ذکر می کند و می گوید:

((بالاخره شنونده دیوانه وار نعره بزد و از جای خود برخاسته خویش را بر قدم های مبارک من افکند و دامن کرم را گرفت که اکسیر اعظمش بخشم و حجر مکرمتش و هم صنعت قمرش آموزم و یا شمسی در کیسه اش اندوزم و بیضائی آشکار کنم ۰۰۰ لهندا نوازشش کردم و وعده اش دادم که اگر مقدر باشد بمراد دل خواهی رسید و او در مدت نه ماه هر روز آمد و هر شب رفت و هر صبح آستانم را بوسید ۰۰۰))

با این کلمات، خود ماهیت و حيله و دروغ گوئی و بی حقیقتی خود را نشان داده است. و نویسنده کتاب (تاریخ جامع بهائیت) بسیاری از صفحات کتابش را با نوشته های امثال این دروغ پرداز و دروغگو، پر کرده و قطور تر از دیگران منتشر کرده است.

کتاب مفاوضات و میس بارنی و دروغ سازی آواره

از جمله در صفحه ۴۶۸ در باره کتاب (مفاوضات) نوشته است:

((بی حقیقت است که این سخنان صحبت سرناهار باشد. بلکه نگارش سالی سه چهار است نه صحبت سرناهار. چنانچه در سال ۱۹۲۳ میلادی که از لندن به پاریس وارد شدم عیناً این سخن را خودم از میس بارنی دریافتم. در شبی که بارنی مادام دریفوس مرا به کشمش پلو ایرانی مهمان کرد در طی صحبت پرسیدم در آن موقع که شما مشرف بودید و مفاوضات تنظیم می شد، چند مدت در عگا ماندید؟. فوری از روی سادگی جواب داد من بیش از چند روز توقف نکردم و مفاوضات را پس از چندین سال سرکار آقا نزد من فرستادند و فرمودند این کتاب برای ایران خوب است و می خواهم نام شما در مشرق مشهور شود، لهندا بنام شما میل داریم طبع شود!))

پاسخ - دروغگوئی و دروغپردازی آواره را، نوشته جناب دکتر یونس خان که نه سال در حيفا و عکا مقیم بوده و کتاب (خاطرات نه ساله) را نوشته آشکار می کند. در صفحه ۴۱۴ خاطرات نه ساله آمده:

((میس بارنی که بعدها بواسطه ازدواج با مسیو هیبولیت دریفوس مادام دریفوس بارنی خوانده شد، اشتیاق تامی برای تحصیل کمالات روحانی و کسب فیوضات معنوی داشت و حضرت عبدالبهاء او را به لقب امة البهاء مفتخر و سرافراز فرمودند، در زمان تشرف این عبد سه مرتبه برای کسب فیض مشرف شد، دفعه اخیر امه الله میس روزنبرگ اهل لندن را به عنوان منشی و کاتب همراه آورد و تقریباً مدت یکسال توقف نموده و در بحر اعظم معارف الهی غوص نمود و لالی گرانها به چنگ آورد. از فرط اشتیاق که برای درک حقایق و معانی داشت زندگانی مدینه مظموره عکا و بیت محقر سجن محبوب امکان را به جمیع قصور عالیه ممالک غرب ترجیح می داد، با داشتن ثروت و استطاعت و مال و منال در عنفوان جوانی با این ترتیب زندگانی علاقه مفرطی داشت. اوقات خود را در خدمت ورقات مقدسه می گذرانید و برای تمرین زبان انگلیسی ایشان مساعدت می کرد. در هنگام توقف یکساله خود نه تنها شخصاً بر حقایق و رموز امری آشنا شد، بلکه وسیله انتشار فیض الهی در بین خلق گردید. یک کتاب بسیار مهمی از بیانات مبارک به یادگار گذاشت و این فلسفه دیانتی متین را به لسان فارسی و انگلیسی در تحت عنوان کتاب (مفاوضات عبدالبهاء) تدوین نمود و ترتیب جمع آوری این کتاب از این قرار است:

این خانم مانند سایر دوستان غربی در سر سفره درک فیوضات می نمود و به قراری که در فصول عدیده این کتاب آمده از کثرت مشاغل مبارک، وقتی که برای جواب سئوالات این خانم مقرر بود، همانا در سر میز نهار بود. یعنی ساعت یک بعد از ظهر، زیرا هیکل مبارک در شبانه روز یک وعده بیشتر غذا میل نمی فرمودند و در ایام صیام نهار روز به افطار تبدیل می شد)).

جناب دکتر یونس خان که خود نیز در آن وقت بوده وضع آن جلسه را توصیف می کند و مطالب جالبی است. باید به کتاب (خاطرات نه ساله) ایشان مراجعه کرد.

حمایت انگلیس و لقب سیر

در صفحه ۳۲۲ فصل دوازدهم در عنوان (حمایت دولت انگلستان از بهائیت) تا صفحه ۳۴۴ که شامل ۲۲ صفحه است، مدارکی از اسناد سفارت انگلیس نقل نموده که بسیاری از آنها درست نیست و بر بی اطلاعی راوی یا مخبر آن دلالت دارد. شایعات و

اتهاماتی از عوام و مخالفین شنیده ، بدون تحقیق و مدرک گزارش داده است .
مخصوصاً در باره معتقدات بابی و حلال و حرام بودن و احکام آنها ، باید مستند به
نص یا نوشته و مدرک باشد نه اینکه اراجیف و مسموعات را فقط نقل نمود ، که
صحت ندارد .

اما لقب SIR که از طرف دولت انگلیس برای حضرت عبدالبهاء صادر شد این بود که
در ایام جنگ ایشان خدمات شایان توجهی نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف
مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند که جنبه انسانی داشته نه سیاسی
و دعای حضرت عبدالبهاء برای تشویق در کار خیر و خدمت در آسایش مردم بوده
است که در عدالت توفیق یابند ، در باره همه اهل عالم مناجات صادر شده که در امور
عام المنفعه و عدل و انصاف توفیق یابند . حضرت عبدالبهاء در تمام ایام حیات نه آن
نشان را استعمال نمودند و نه استناد و اشاره کردند .
از صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع نقل نموده است. (۱)

((پس از اختتام جنگ و قتال ، اولیای حکومت انگلستان از خدمات گرانبهای حضرت عبدالبهاء در آن ایام
نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر
برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب KNIGHTHOOD (نایت هود) و نشان
مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند.))

عکس آن مراسم که حضرت عبدالبهاء در جلو نشسته و حاکم فلسطین و سایر حضار
در عقب ایشانند ، نقل نموده و در زیر عکس نوشته شده: در مراسم اعطای نشان نایت
هود و لقب سِر به عبدالبهاء ، و آنرا از اکتشافات خود و دلیل بر جاسوسی دانسته
است . آنگاه لوحی را که حضرت عبدالبهاء به گونه مناجات می فرمایند:

((هو الله * اللهم ان سِرادق العدل قد ضرب اطنابها علي هذه الارض المقدسة
في مشارقها و مغاربها و نشكرك و نحمدك علي حلول هذه السلطة العادلة و
الدولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية و سلامة البرية))

یعنی ، ای پروردگار من ، حال که دولت انگلیس بر این اراضی مقدسه تسلط یافت آن

را توفیق و نیرو ده تا به عدالت و آسایش مردم و صلح بشر پردازد.
در باره این مناجات آقای افراسیابی نادرست ترجمه کرده و نوشته است:

((عباس افندی برای عظمت ژرژ ششم پادشاه انگلستان و ادامه بقای بی زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول ۰۰۰))

شرح صحیح موضوع چنین است: حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۳ میلادی که از سفر اروپا و امریکا به اراضی مقدسه باز گشتند، جنگ جهانی اول را پیش بینی و انداز فرمودند که اروپا مانند انبار مهمات جنگی است، و منتظر جرقه ای است که مشتعل گردد و لازمه هر جنگ قحطی و کمبود غذا می باشد، لذا به بهائیان کشاورز منطقه عدسیه دستور دادند به کشت حبوبات و غلات پردازند، در نتیجه محصول فراوان تولید گردید و انبار نمودند، در سال ۱۹۱۴ میلادی جنگ جهانی اول شروع شد، کشور عثمانی شکست خورد و اراضی مقدسه و فلسطین، به تصرف دولت انگلیس درآمد، مردم دچار قحطی شدید شدند، در آن موقع حضرت عبدالبهاء درب انبارهای غلات را گشودند و به تدریج به رایگان مستمندان را اطعام نمودند و مردم گرسنه را از مرگ حتمی نجات دادند.

هنگامی که حاکم انگلیسی اراضی مقدسه و فلسطین، این فتوت و بخشندگی و خدمت اجتماعی حضرت عبدالبهاء را مشاهده کرد، در شگفت شد، زیرا در زمانی که هر کس به فکر خویش است و اگر اغذیه ای اضافه دارد در اندیشه گرانفروشی و زر اندوزی است حضرت عبدالبهاء به رایگان به محتاجان و فقرا می بخشند.

لذا به دولت انگلستان گزارش داد و درخواست بزرگترین و بالاترین مقام و نشان انگلیس را برای ایشان پیشنهاد نمود، دولت انگلیس نیز بخاطر آن خدمات بشر دوستانه و انسانی تصویب نمود و آن را صادر و ارسال داشت.

آنگاه با تشریفات مرسوم در حضور جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه نشان نایت هود KNIGHT HOOD اهداء شد (۱)

۱- در فرهنگ یک جلدی دکتر منوچهر آیین پور کاشانی در معنی لغت KNIGHT HOOD نوشته است:

۱- سلحشوری ۲- رفتار جوانمردانه ۳- شهسواران

حضرت عبدالبهاء اطعام گرسنگان را برای دریافت نشان افتخار فرموده بودند، بلکه برای اجرای یکی از تعالیم حضرت بهاء الله بود که فرموده اند:

((ای اغنیای ارض فقرا امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.)) (کلمات مکنونه)

نمونه ای از اغلاط کتاب (تاریخ جامع بهائیت)

در صفحه ۳۴۴ در عنوان (نوشتارها و گفته های بهاء پایه گذار بهائیت) تا صفحه ۴۲۰ که شامل ۷۶ صفحه است، آیات و الواح و کتب عربی را به جای اینکه عیناً نقل کند و قضاوت آنرا برای خواننده بگذارد، ترجمه هائی نادرست از کتاب مفتاح باب الأبواب زعیم الدوله که دشمن دیانت بهائی بوده عیناً نقل نموده و به خود زحمت مطالعه و تحقیق نداده است. هر ترجمه ای را می توان به چندین گونه خوب و بد بیان کرد. بسته به حالت درونی بیان کننده است. علاوه بر اینکه در تمام کتاب اغلاطی دیده می شود که مفهوم را مبهم می کند. در این قسمت بیشتر محسوس است. مخصوصاً در مواردی که ترجمه کننده نتوانسته است کلمه را درست بخواند.

مثلاً در صفحه ۳۶۰ عبارت اول کتاب اقدس: ((بِسْمِ الْحَاكِمِ عَلٰی مَا كَانَ وَ مَا يَكُون)) را نوشته است: ((بسم الحاكم ما كان و ما يكون)) ضمیر (هو) در بسمه که به خدا راجع است و (علی) را حذف کرده است. عبارت (به نام او که حاکم است بر آنچه بود و آنچه می باشد) را غلط پنداشته است. در صفحه ۳۶۹ نوشته است:

((خواننده گرامی عبارت بها سر تا پا غلط و غیر قابل ترجمه می باشد ولی ما مقصود وی را به عبارت صحیحی ترجمه می کنیم. برای نمونه عبارتی که در فوق ترجمه شد چنین است: ((قَدْ لَا تَنْفَرِحُوا بِمَا مَلَكَتُمُوهُ فِي الْعَشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ يَمْلِكُهُ غَيْرُكُمْ)) ملاحظه می فرمائید که (قد) حرف تحقیق را که اختصاص به فعل ماضی دارد سر فعل نهی در آورده است و ادات تعلیل را که رابطه میان دو جمله علت و معلول است حذف کرده است. تمام عبارات او به این سبک است، جای تأسف است ۰۰۰ و))

پاسخ - در باره این مطلب که خود به اشتباه (قل) را (قد) نقل کرده ، ولی متوجّه نبوده قلمفرسائی نموده است . این عبارت ، بند یا آیه چهلم کتاب مستطاب اقدس می باشد و صحیح آن این است:

((قُلْ لَا تَفْرَحُوا بِمَا مَلَكَتُمُوهُ فِي الْعَشِيِّ وَفِي الْأَشْرَاقِ يَمْلِكُهُ غَيْرُكُمْ كَذَلِكَ يَخْبِرُكُمْ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ))

مضمون فارسی این آیه با کمی توضیح چنین است: ندای الهی خطاب به مردم دنیا است که بوسیله مظهر و فرستاده اش می فرماید: (به این مردم مادی و مال دوست و غافل از مال خود) بگو: به آنچه در شب آنرا مالکید و صبح دیگری مالک می شود (یعنی پس از اینکه مرگ فرا می رسد) شادمان مباشید (و به حرص و ظلم، اموال میندوزید) خداوند دانا و خبیر چنین به شما خبر می دهد .

آقای مترجم ((قُل)) را ((قد)) خوانده و غلط نوشته و این خطای خود را به حضرت بهاء الله نسبت داده است . باز در صفحه ۳۸۹ یک عبارت ساده عربی کتاب اقدس ((ان یشرب کاس ماء عندکم اعظم من تشرب کُلّ نفس ماء وجوده ۰۰۰)) ((۱)) را که نفهمیده ، نوشته است:

((مترجم گوید: این عبارت قابل ترجمه نیست من از خوانندگان گرامی تمنا دارم آنرا تجزیه و ترکیب و معنی کنند تا معلوم شود که بهاء چه قدر بی سواد و مهمل گو بوده است ، انتهای کلام مترجم))

پاسخ - نفهمیدن و اشکال خودش را به حضرت بهاء الله نسبت داده و از ادب نویسندگی خارج شده است . ضمیر این آیه به آیات قبل راجع است که در آن حضرت باب در باره اهمیت ظهور بعد می فرمایند: اگر کسی در ظهور من یظهره الله یک ظرف آب در حضور او بیاشامد بهتر است ارزش آن از جمیع آبهای که در ایام حیاتش نوشیده است .

نویسنده کتاب (تاریخ جامع بهائیت) با اینکه نوشته است (چاپ دهم است) و ده بار تجدید نظر و دقت نموده است ، هنوز لفظاً و معنأً اشتباهاتی بسیار در آن وجود دارد .

برای نمونه اغلاط لوحی را که در صفحه ۳۵۸ و ۳۵۹ نقل کرده است ، در زیر نوشته می شود:

<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>	<u>غلط</u>	<u>صحیح</u>
۳۵۸	۱۷	هذا كتاب لدى المظلوم	هذا كتاب من لدى المظلوم
"	۱۹	منقطعاً عن العالمين	منقطعاً عن العالمين
۳۵۸	۱۹	با عبد	يا عبد
"	۲۲	من خذته نفحات	من اخذته نفحات
"	۲۳	ان يعمنه احد	ان يمنعه احد
"	۲۴	بسلطان ميين	بسلطان ميين
"	۲۴	ولا حفظ ربك	ولولا حفظ ربك
۳۵۹	۲	من المسامعين	من السامعين
"	۳	كذلك ينيك	كذلك ينيك
"	۶	ينصحك قم الأمر	ينصحك قلم الأمر
"	۹	قد كنت و اقدأ	قد كنت راقداً
"	۱۰	لولا امره اظهرت نفسى	لولا امره ما اظهرت نفسى
"	۱۱	لتو قربان المملوك	لتوقن بان المملوك
"	۱۳	اسمع	استمع
"	۱۴	قم امر	قم على الامر
"	۱۸	با ملاء الفرقان	يا ملاء الفرقان
"	۱۹	مشرك ائيم	مشرك ائيم
"	۲۱	ما خبرناكم به	ما اخبرناكم به

با اینهمه غلط که در دو صفحه نوشته است می گوید ، مطالب پریشان و نا مفهوم است ، در این کتاب به ندرت صفحه ای بدون غلط دیده می شود ، سپس نوشته است:

((دعاوی فوق الذکر (بها) اگر با عباراتی صحیح و بیاناتی فصیح ادا شده بود))